آن موقع می‌توان داوری کرد که آیا یک علم و دیسیپلین جدید شکل گرفته است یا خیر؟

برخی اساساً علم را دینی می‌دانند و چیزی جز آن را علم نمی‌دانند. البته معتقدند علم دینی می‌تواند توسط شخص غیردینی هم تولید و استفاده شود.

چه کسی گفته که علم دینی است؟ در این‌جا علم مشترک لفظی است. چون علوم تجربی که اصلاً دینی نیست. اشاره کردم که علم تجربی در دل جهان سکولار پدید آمده است. هرچند عالمان آن انسان‌های دین‌داری بوده‌اند اما مبادی و مبانی وجودشناسانه آن سکولار بوده است.

اگر مراد آقایان، علم به معنایی که در فلسفه اسلامی بحث می‌شود باشد، موطنش نفس و جان عالِم است و علمی است که به مدد علم حضوری نزد مدرِک حاضر می‌شود. هرچه باشد با علم تجربی مشترک لفظی است و به این معنی علم دینی نیست. یک نگاه ساده و کلان به تاریخ تکون علم تجربی نشان می‌دهد که تحولاتی که در علم فیزیک، شیمی و زمین‌شناسی رخ داده، اساساً در پی دست یافتن به تلقی دینی نبوده، بلکه دنبال کشف مکانیزم‌ها و چراها بوده است. می‌دانیم زمانی که گالیله ظهور کرد و جهان را بر اساس کتاب ریاضی نوشت و یا وقتی که نیوتن آمد، علم در یک سیاق دینی شکل نگرفته بود و آنها در پی تلقی دینی از جهان نبودند.

خوب اگر علم غیردینی نمی‌تواند باشد، پس آنچه که در مغرب زمین رخ داده و از آن به نام علوم تجربی یاد شده چیست؟ توجه داشته باشید که علوم تجربی منقسم بر دو گونه است: علوم تجربی انسانی و علوم تجربی غیر انسانی. هر دو نوع این علوم سکولارند. جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و مدیریت جدید سکولارند؛ همچنان که فیزیک و زمین‌شناسی سکولار هستند. در شیمی در باب خواص عناصر سخن می‌گوئیم و واکنش‌های شیمیائی را بررسی می‌کنیم. اراده خداوند و نحوه تجلی او در هستی در این‌جا هیچ مدخلیتی ندارد. نمی‌خواهم لزوماً این مسئله را انکار کنم، چون خداباورانی نیز بوده‌اند اما آنها نیز در علم تجربی از این‌جا آغاز نمی‌کردند. من خودم قبل از اینکه فلسفه بخوانم، داروسازی خواندم. در آن‌جا زیست‌شناسی، فیزیولوژی و ایمونولوژی و... خواندیم. اما هیچ تبیین دینی از جهان در آن‌جا به دست نمی‌آمد. عزم و اراده خداوند در آن‌جا مفروغ عنه بود و در میان نمی‌آمد. این معنا با تفسیر دینی از عالم خیلی فرق می‌کند. ما به این چه می‌گوییم؟ علوم تجربی انسانی هم همین‌طور هستند. جامعه‌شناسی، سیاست، روان‌شناسی و حتی بخش‌هایی از فلسفه جدید هم فارغ از چگونگی تجلی اراده خدا در هستی و البته با فرض وجود خدا سر و کار دارند. به این علوم انسانی چه می‌گویند؟ در زبان فارسی می‌شود به آنها علم و یا دانش گفت؛ هرچه باشند، دینی نیستند.

برخی برخورد ما با علوم را با برخورد غربی‌ها پس از شکل‌گیری مسیحیت با فلسفه یونانی مقایسه می‌کنند. در این مورد چه نظری دارید؟

ما مصرف‌کننده علوم تجربی جدید (اعم از انسانی و غیرانسانی) بوده‌ایم. خوشبختانه در سده‌های اخیر فعالیت‌های جدیدی هم در خصوص علوم تجربی غیرانسانی (پزشکی، مهندسی و...) و هم در علوم تجربی انسانی (جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و...) داشته‌ایم. علم جدید جهان را بر صورت خویش ساخته و علما و فقها را به واکنش واداشته است. اما نباید موضوع را از فقه و ارزش‌داوری فقهی آغاز کرد. باید رابطه میان علم تجربی و آنچه موسوم به معرفت دینی است و نزاع علم و دین در مغرب زمین را بررسی نمود و از آن عبرت آموخت. در آن‌جا هم دانشمندان بزرگی ظهور کردند و عالمان کلیسا دغدغه دیانت داشتند. پاره‌ای نزاع‌های بی‌حاصل هم وجود داشت. آنچه مهم است، عبرت گرفتن از نزاع میان علم و دین در مغرب زمین و نسبت‌سنجی آن با موقعیت اینجا و اکنون ما است. زیرا علوم تجربی در حال شکوفایی روزافزون است.

باید در ابتدا مقدمه و مدعایی که مطرح کردید را نقد نمود. آیا اساساً می‌توان ذاتی برای علم یافت؟ اگر این تفکیک صورت گرفته و علوم تجربی انسانی و غیرانسانی به رسمیت شناخته شوند، آن‌گاه می‌توان تعامل میان علم و دین را پاسخ داد.

تجربیات عالم مسیحیت می‌تواند کمک زیادی نماید. کتاب‌هایی راجع به علم و دین و نزاع آن‌ها نوشته شده است و ماجرا بیش از این است که بگوییم علم دینی است و هر آنچه تولید شده از جنس علوم غیر دینی است. ابتدا باید اصل را به رسمیت بشناسیم و بعد نزاع و رابطه آن‌ها را بررسی کنیم.

در سوره طارق می‌خوانیم «خلق من ماء دافق یخرج من بین الصلب و الترائب»؛ انسان از آب جهنده‌ای خلق می‌شود که از فضای بین سینه و استخوان‌های پشت تولید می‌شود. در پرتو دستاوردهای علوم تجربی جدید می‌دانیم که اسپرم از جایی تولید می‌شود که با پشت فرد نسبتی ندارد. از غدد حول مثانه شکل گرفته و در بخش تحتانی بدن است که در مناسبت‌های جنسی، سلول جنسی نر و سلول جنسی ماده با یکدیگر مخلوط می‌گردند. اگر این گزاره علمی موجهی در حوزه علوم تجربی باشد، باید تصویرمان را از دیانت و انتظارمان از حدود و صغور متن مقدس و فهم آیات را تغییر دهیم. در آن هنگام شخص می‌تواند بگوید که قرآن در این‌جا در مقام تقریر جزئیات علمی نیست. زبان قرآن، زبان علمی نیست. قرار نیست قرآن کتابی باشد درخور عالمان و توضیح کوچکترین و پیچیده‌ترین مراحل تکون جنین آدمی. قرآن کتابی برای هدایت است؛ با زبانی متعارف و نه زبان فلسفی و علمی.

زمانی این کند و کاوها به نتیجه می‌رسد که دستاوردهای علوم تجربی را جدی بگیریم و اگر این اتفاق افتاد، در پی نسبت‌سنجی علم و دین برخواهیم آمد. شرط اول قدم آن است که صورت مسئله جدی گرفته شده و تعامل میان فرآورده‌های علوم تجربی جدید و آنچه موسوم به معرفت دینی است و فهم ما از دیانت لحاظ شود. این‌گونه رابطه را بهتر می‌توان تنظیم کرد. البته چنانچه تأکید کردم باید از تجربه مغرب‌زمین استفاده بهینه کرده و درس فروان گرفت.

اگر مراد از علوم انسانی اسلامی، همان جامعه‌شناسی و فلسفه و... است، جامعه‌شناسی و فلسفه همین است که وجود دارد. اگر مراد از اسلامی، یک‌سری توصیه‌های اخلاقی است که شخص عالم باید به‌کار ببندد، کم و بیش همان چیزی است که امروزه در اخلاق کاربردی هم مطرح می‌شود و منحصر به اسلام و اخلاق اسلامی نیست.

آیا مطرح کردن عقلانیت دینی به دلیل موجه ساختن ایمان و معرفت دینی شکل گرفته است؟

ممکن است چنین باشد. در اینجا مایلم که نکته‌ای را عرض کنم. ما در جهان جدید کسانی را داریم که ایمان‌گرا و فدئیست هستند. این افراد به فرآورده‌های عقلانی چندان وقعی نمی‌نهند و معتقدند که انسان باید دین و ایمان خود را در جهان کنونی حفظ نماید. کسی چون کِگور نیز در همین مسیر بود. آنها معتقدند اگر نزاعی میان عقل و ایمان است، من هرآنچه خردستیزتر باشد را متعلَق آگاهی و ایمان قرار